



چهارشنبه، ۰۷ ثور ۱۳۹۰

نویسنده: امرالله صالح رییس پیشین اداره امنیت ملی

افغانستان کشوری است که همگام با ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ آسیب‌هایی را عمدتاً بنابر موقعیت جغرافیایی خویش متحمل شده است. ظهور امپراتوری انگلیس در نیم قاره هند افغانستان را به انزوا کشانید، زوال این امپراتوری کشور مضطرب و ماجراجوی پاکستان را به عنوان همسایه به ما میراث گذاشت که به این صورت از یک طرف ما از همسایه گی با بزرگترین دمکراسی دنیا یعنی هندوستان محروم

شدیم و از جانب دیگر قسمتی از خاک خویش را هم از دست دادیم. نزاع مرزی بین افغانستان و پاکستان شش دهه است که افغانستان را رنج می‌دهد زیرا به لحاظ اتکا به بندر کراچی ما آسیب پذیر و بیچاره تر هستیم. و تا امروز هیچ اراده قوی سیاسی به خاطر حل این معضله در کابل و اسلام آباد وجود نداشته است. طرفین با توسل به روش‌های آزار دهنده کوشیده اند قبل از آغاز مذاکره احتمالی موفق قوی تر داشته باشند. این بازی تا حال به سود ما و یا پاکستانی‌ها تمام نشده بلکه کتله بزرگی از اقوام سرحدی را از پیشرفت‌های واقعی دور نگهداشته و آنان را به وسایل تطبیق سیاست منازعه تبدیل کرده است. این بحران صرف نظر از این که اولویت‌های واقعی ما چه بوده برای افغانستان هزینه‌های بزرگ مالی را نیز در پی داشته است. در پهلوی این هزینه‌ها مسلم است که این بازی در خدشه دار ساختن هویت ملی افغانستان و پاکستان نیز نقش داشته است.

با آن که پاکستان یک کشور اتمی است اما بخش‌هایی از قلمرو اش هنوز به نام مناطق قبایلی مسمی می‌باشد. اگر مشکل با افغانستان نمی‌داشتند شاید بعد از شش دهه آزادی تشکیلات قبایلی به تشکیلات متمدن دولتی تبدیل می‌شد. به همین منوال پاکستان کوشیده است با رشد گروه‌های نیابتی در افغانستان از ظهور یک حاکمیت مقتدر در این کشور به ویژه در سه دهه اخیر جلوگیری نماید. این مسأله چنان هویدا و روشن است که در افغانستان امروزی توده‌ها و نخبه‌گان یکسان درک می‌نمایند که همسایه آزمند شان پاکستان؛ گهواره ابر هیولای اصلی مشکل‌های کشور شان است.

پاکستان در دهه ۸۰ میلادی مهم ترین متحد غرب در جنگ گرم در برابر شوروی در منطقه قرار گرفت و پیروزی جهاد افغانستان اعتماد به نفس بزرگی را به این کشور ایجاد نمود. این اعتماد به نفس در عین حال توأم بود با دستاوردهای کشور پاکستان در عرصه تاسیسات هسته ای و زروی. افغانستان آرزو داشت که بعد از شکست شوروی به بازسازی و توسعه اقتصادی خویش بپردازد اما اولویت پاکستان این بود که از کشور ما و نیروی عظیم مجاهدین در گسترش سیاست‌های منطقه ای خویش استفاده نماید زیرا در دهه ۹۰ آسیای میانه فارغ از تسلط ماسکو و در خلای نسبی قرار داشت. ما که نمی‌خواستیم وسیله شویم و پاکستان که می‌خواست ما مدیون اش بوده و پیش قراول‌های سیاست‌های منطقوی اش شویم تنازعی را ببار آورد که به نحوی از اشکال تا امروز دوام دارد.

جنگ‌های دهه ۹۰ میلادی و ظهور طالبان پیامد های همین سیاست‌های سلطه جویانه پاکستان است که ما رنج آن را می‌کشیم. جای شک و تردید نیست که پیش زمینه‌هایی در کشور ما وجود داشته که در این بی ثباتی نقش و سهم داشت اما محرک این پیش زمینه‌ها عمدتاً پاکستان بعد از جهاد بوده است. اگر کشورهای دیگری در این ماجرا سهمی و نقشی داشته اند یا در واکنش به مداخله پاکستان بوده یا در حمایت از مداخله پاکستان. آن‌ها خود در شکل دهی اوضاع در افغانستان محور نبوده اند.

افغانستان هم از سلطه جویی‌های شوروی رنج برد و هم از زوال آن، سیاست سلطه جویی شوروی کشور ما را یک میدان جنگ داغ بین قدرت‌های بزرگ تبدیل

نمود و مردم ما دچار نابسامانی‌های عظیم شدند. با این حال زوال شوروی فرصت و زمینه را به قدرت‌های کوچک تر فراهم ساخت تا در راستای وسیله ساختن ما تا تلاش نمایند یا کشور ما را به ساحه نفوذی خود تقلیل دهند. ما به لحاظ تباری - ساختار جغرافیایی - همسایه گان آزمند - نداشتن راه بحری - و قلت منابع پر فروش استراتیژیک مانند نفت - آسیب پذیری‌هایی داریم که منحصر به فرد است. **در پهلوی این آسیب پذیری‌ها افغانستان هیچ گاهی مستعمره نبوده. این افتخار همیشه روان ما را به حیث یک ملت نوازش داده است اما در عین حال ما را از زیربناهای معاصر «مدرن» فزیک و اداری کشور داری محروم داشته.** ساختارهای دولتی قبل از تجاوز شوروی چنان آسیب پذیر بودند که هیچ نقش اساسی را در حفظ افغانستان در برابر کودتا و یا هم تجاوز شوروی و یا هم تشنج های بعدی نداشته اند. کثرت تباری افغانستان به کشور های همسایه ما اجازه می‌دهد که به خاطر اعاده نفوذشان یا اختلاف اندازی نمایند یا از اختلافات موجود بهره گیری کنند. محاط به خشکه بودن افغانستان استعداد «پوتانسیال» های دیگر کشور ما را شدیداً سرکوب کرده است. ما نمی‌توانیم به خواست خودمان متحد انتخاب نماییم هرگاه افغانستان متحد بزرگ داشته بیشتر به خواست و انتخاب قدرت‌های بزرگ بوده نه در راستای آرزو های ما. جذب سرمایه‌های بزرگ به خاطر استخراج منابع معدنی ما نیز به همین دلیل بطی است، رشد انرژی آبی افغانستان از دهه ۶۰ تا امروز هیچ تغییری نکرده است و

علت اساسی آن بیشتر به آزمند بودن همسایه‌گان ما ربط دارد تا در بود و نبود امکانات مادی و تخریکی برای تطبیق آن.

افغانستان مداخله مثبت و منفی کشور های منطقه و جهان را تجربه کرده است، مداخله مثبت چه در چوکات روابط دوجانبه - چندین جانبه از طریق ملل متحد - کمک‌های اضطراری از مجرای سازمان‌های غیر دولتی زندگی اقتصادی افغانستان را تغییر بنیادین نداده است. در بخش انرژی - منابع بشری - زیربنای اقتصادی - و ایجاد امتیازات رقابتی ما یک کشور ناتوان هستیم. دستاوردهای ده سال گذشته به هر اندازه یی که چشم گیر اند با همان اندازه آسیب پذیر اند زیرا از دید بنیادی تغییری که به ما مسیر غیر قابل برگشت ایجاد نماید بوجود نیامده است، ما مدیونیم و مدیون خواهیم بود. اما خودکفا و سر پا نیستیم و این کمک‌ها باید راه درازی را بپیمایند که ما به حد قابل ملاحظه‌یی از خود کفایی برسیم، در آن صورت سبب‌ساییدی و یارانه نهادهای جهانی و کشورهای بزرگ بعضی نهادهای بزرگ کشور ما را ممد باشد نه اینکه زندگی همه روزمره ما متکی به اعانه خارجی باشد.

اما مداخله منفی منطقه و جهان تاثیرات عمیق - فراموش ناشدنی و ابدی در زندگی ما داشته و این مداخلات اصلا مسیر زندگی ما را عوض کرده است. داغ جنگ بر روان افغانستان که چندین بار بر ما تحمیل شده است داغی است ابدی، فرصت‌های اقتصادی را که فروپاشی شوروی در اختیار جهان غرب گذاشت به یقین قابل ملاحظه است اما در عین حال آن چه به افغانستان به عنوان کمک اهدا گردید از آن چه که مستحق اش بودیم خیلی اندک تر بود. دهکده‌های سنتی ما

داشته‌های اندک خویش را در اثر تجاوز شوروی و مقاومت آزادی بخش مردم افغانستان از دست دادند که تا امروز به صورت درست اعاده و احیا نگردیده است.

حالا افغانستان تبدیل شده به یک محک آزمایش اراده - اخلاص - صداقت و وجدان نوع دوستی کشورهای بزرگ، یا در نتیجه این مداخله افغانستان مسیر تکامل اقتصادی و ثبات را پیدا خواهد کرد یا این که دستخوش دور سوم خشونت - بیجاشدن‌ها - فقر و انزوا خواهد شد.

می‌خواهم بسیار کوتاه اشاره نمایم که کدام یک بیشتر محتمل است. اگر طالبان شکست استراتژیکی نخورند حالت یا سناریوی دوم محتمل و متصور است و اگر آن‌ها شکست بخورند سناریوی اول. شکست استراتژیکی طالبان در مقیاس بلند در پهلوی برنامه‌ها و راهبردهای متعدد دیگر به دو اصل غیر قابل تقلیل و سازش ضرورت دارد. اول فشار واقعی بالای پاکستان و دوم بسیج ملی - سیاسی ملت افغانستان علیه پدیده طالبان. این دو با هم ربط دارند. آنچه امروز در افغانستان جریان دارد سلسله‌یی از اقدامات تاکتیکی است که در نهایت امر ما را به یک رکود و بن بست آزاردهنده می‌رساند نه یک افق سبز. **زیرا پاکستان تا آن حد تحت فشار قرار ندارد که از تشویق و گسترش افراط‌گرایی دست بردارد و از طرف دیگر اراده سیاسی در افغانستان بنا بر عوامل زیاد ولی عمدتاً طولانی شدن جنگ چنان به تزلزل رفته است که بیم فروریختن**

دستاوردها نیز متصور است. در اذهان ما تلقین می‌گردد که امکان ندارد یک گروه شورش‌گر تحت عنوان طالبان بتواند اراده و توانایی ناتو را تضعیف نمایند و یا

این که دوباره به آرزوی قبلی خویش دست یابند. اما واقعیت صحنه طور دیگر است. آن‌هایی که می‌خواهند با این شعار باور داشته باشند به حاشیه کشانیده می‌شوند - معامله و یا هم حرف معامله با طالبان فضای سیاسی را در افغانستان سخت تحت تاثیر خویش قرار داده است، حتی رهبرانی که امروز از امداد ناتو معاش می‌خورند متوسل به شعارهای میان تهی شده اند تا برای خود اعتباراتی در نزد حلقه طالبان و حامیان شان پیدا نمایند.

این در حالی است که شعار اولیه مداخله جهان در افغانستان که بازسازی و ثبات سیاسی در تحت چتر دمکراسی بود با حاشیه رفته است، فروپاشی وضعیت فعلی و یا ناکامی مداخله جهانی در افغانستان به یقین برای مردم افغانستان فاجعه بزرگ انسانی خواهد بود اما پیامد های آن به سازمان‌های بزرگ بین المللی و اراده جهانی به مراتب بزرگ تر خواهد بود.

جذاب ترین تعریف از هدف استفاده قوت و زور را که تا حال برخورداره ام این است: تسخیر - حفاظت - اذیت و آسیب. در سناریوی بن بست همه به این اعتقاد خواهند رسید که قوت سازمان‌های بین المللی و دولت افغانستان در مرحله تسخیر ساحه اهداف اش را به دست آورد، در بخش اذیت و آسیب رسانی استراتژیک به دشمن یعنی پاکستان و نیروهای نیابتی اش فرسوده شدند و در نتیجه از کدام ارزش بزرگ حفاظت کرده نتوانست چه به آن اعتراف رسمی صورت گیرد یا نگیرد.

گفته اند که هر مشکل میخ و هر راه حل چکش نیست اما آنچه هویدا است در برابر دشمنی که ما به آن روبرو هستیم تا امروز راه حل غیر از چکش

کارایی نداشته است. گهواره کمونیزم شوروی بود که از هم پاشید - گهواره فاشیزم آلمان نازی بود که از هم پاشید و اگر بخواهیم تروریسم ریشه کن شود گهواره اش پاکستان است. این فروپاشی به هیچ صورت مفهوم فروپاشی کشور پاکستان را نخواهد داد، هدف از این فروپاشی تضعیف اساسی و یا از بین بردن زیر بنای حمایوی تروریسم است که دولت مداران پاکستان اگر بخواهند در آن سهم محوری داشته می‌توانند.